افوض امری الی الله الواحد
۱۳۰۱
مسالك الاحناف
في
مسائل الاعتكاف

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی خلق آدم و علمہ من الاسماء ما لم یعلم والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ المبعوث بجوامع الکلم و علی آلہ وصحبہ الذین ہم اصول الدین وخیر الامم فیا ایہا المومنون صلوا وسلموا علیہ وعترتہ واصحابہ الی یوم الدین سیما علی الخلفاء الراشدین اما بعد

میگوید بندۂ مشت غبار رحمت خداوندی را امیدوار محمد عبد الحی مکنی بابی الحسنات مدعو باختر ابن عمدۃ الحاج الشیخ عبد الرحمن صدیقی نصیر آبادی غفر اللہ لہما و لابویہما کہ این رسالہ ایست مسمی بہ مسالک الاحناف فی مسائل الاعتکاف مشتمل بر یک مقدمہ وچند تبصرہ وشش باب وچند فصول انتخاب کردم آنرا از کتب فقہ واصول کہ مابین علما متداول ومعمول ست ودرج کردم مسائل متعلقہ ہر باب را در پایان وی وتعرض نکردم بایراد دلائل اصولیہ مگر در بعض مسائل وانیہم نبود مگر طغیان قلم فالعذر لدینا الا انہ مقبول کما ہو العفو عند کرام الناس مامول

وجهت تفریغ ذمه از تصحیح نقل که هنگام طلب ناقل واجب ست نامهای
هر یک را از کتابهای منقول عنه در ذیل هر مسأله نوشتم تا ناظر را هرگاه اشتباهی
در صحت نقل بخاطر فرود آید رفع آن بمطالعهٔ اصلش نماید اللهم اجعلها خالصاً
لوجهك الكريم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم مقدمه باید دانست که در
معرفت اعتکاف لابدست از معرفت چند چیز رکن شروط اقسام مفسدات
آداب محاسن باب اوّل در رکن وآن تفسیر ویست بحسب لغت یا باصطلاح
شرع بدان که اعتکاف در لغت بمعنی بازداشتن ولازم بودن بجائی ولازم بودن
چیزے را کذا حکاه الشیخ واقامت ست کذا فی المستخلص ودر شرع عبارتست
از درنگ کردن در مسجد ولزوم وی بر وجه مخصوص حکاه الشیخ ودر نهایه است که
تفسیر اعتکاف لبث در مسجد بنیت اعتکاف **تبصره** دانستنی ست که صاحب هدایه
بودن مجرد لبث رکن اعتکاف تنصیص کرده ونیت وصوم را منجملهٔ شروط گردانیده
وابن همام بر شرطیت بودن اعتکاف در مسجد نیز تنصیص کرده بنا برین امتیازی
ماند میان معنی لغوی وشرعی وخلط بود یکی را با دیگر ان اشتهیت الاطلاع
علیه فارجع الیهما باب دوم در شروط ودر وی چهار فصل ست فصل اوّل
اسلام وعقل وطهارت از جنابت وحیض ونفاس **تبصره** باید دانست
اسلام که بمعنی خضوع وانقیاد مطلق ست ودر صدق متحد با ایمان ست یعنی
دایم الانفکاک یک از دیگر وتفصیل آن در کتب کلامیه است ونبذی از ان
در رسالهٔ ایضاح العقائد نیز ذکر کرده ایم دانستن وجه شرطیت وی مر اعتکاف را
موقوف بود بر دریافتن تمهید ی وآن اینست که احکام شرعی را که عبارت

از صفات فعل مکلف اند از وجوب و ندب و فرضیت و عزیمت و رخصت ضرور باشد
از اشیای ثلثه حاکم و آن الله سبحانه باشد و محکوم به و آن فعل مکلف ست از
عبادات و عقوبات و غیر ذلک و اقسام محکوم به چهار اند حقوق خالصه الله تعالی و
آن هاانست که نفع عام بوی متعلق باشد چنانکه حرمت بیت الله و حرمت زنا و
حقوق خالصه عباد مثل حرمت مال غیر و حق الله و حق عباد باهم مختلط مگر حق الله
دروی غالب چنانکه حد قذف و یا آنکه حق عباد دروی غالب چنانکه قصاص و
حقوق بصورت اجمالیت هشت اند عبادات خالصه چنانکه ایمان و فروع وی مثل
صوم و صلوة و غیر ذلک عقوبات کامله چنانکه حد زنا و حد شرب خمر و حد سرقه و غیرها
عقوبات قاصره مثل حرمان میراث بسبب قتل مورث و حقوق دائره بین العبادة
والعقوبة مثل کفارات و عبادتیکه دروی معنی مؤنت باشد چنانکه صدقه فطر و مؤنتی
که دروی معنی عبادت باشد مثل عشر و مؤنتی که دروی معنی عقوبت باشد مثل خراج
و حق قائم بنفسه چنانکه خمس غنائم و معادن و محکوم علیه و آن مکلف ست که
تعلق خطاب بوی ست و لابد جهت تعلق خطاب اهلیت وی ناچارست و در اهلیت
عقل معتبر باشد زیرا که فهم خطاب بدون عقل متصور نیست و خطاب من لا یفهم قبیح بود
ازینجا ظاهر شد وجه شرطیت عقل در صحت اعتکاف چنانکه در فتاوی هندیه مسطورست
و حکما عقل را بر معانی کثیره اطلاق میکنند بعضی ازانها اینست که عقل جوهریست مجرد
در ذات و فعل یعنی نه جسم بود نه جسمانی و متوقف نبود افعال وی بر تعلق وی بجسم
و بعضی ازایشان ادعا کرده اند و گفته که عقل بمعنی مذکور نخستین چیزیست از مخلوقات
که صادر شد ازوی سبحانه تعالی چنانکه اشارت فرموده بدان آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بقول شریف اوّل ما خلق الله تعالی العقل و بعضی از آنان گفته اند که عقل نفس
انسانی بود که متمکن گردد بدان انسان بر ادراک حقائق و عقل انزد ایشان مراتب اربعه
بود اول عقل هیولانی و آن استعداد محض و قوت خالصه است مر ادراک معقولات را و
خالی بود از فعل بالمرة چنانکه اطفال راست و وجه نسبت وی بهیولی تشبیه وی بهیولی اولی است
در خالی بودنش فی حد ذاتها از تحقق صور بالکلیة ثانی عقل بالملکه و آن علم بدیهیات است
که مستعد گردد نفس بدان بر اکتساب نظریات ثالث عقل بالفعل و آن مخزونیت نظریات
بود عند القوة العاقلة بتکرار اکتساب بحیثیتیکه حاصل گردد قوت عاقله را ملکه استحضار آن یعنی
عند الحاجت باحضارش قادر بود بدون تحمل مؤنت کسب جدید اگرچه فی الحال مشاهد
نیست رابع عقل مستفاد و آن مراد است از حضور نظریات نزد مدرک بحیثیتیکه چیزی از ان
غائب نباشد و نزد مشائخ ما تعریف عقل چنین است که قوتیست شبیه بالنور که روشن
گردد بدان طریق یعنی حاصل گردد فکر بحیثیتی که قلب متمکن گردد بدان بر سلوک الی المطلوب
و ظاهر شود وی را مطلوب ادراک کند بتوجه و التفات بتوفیق و الهام وی سبحانه نه بتأثیر
نفس و تولید وی زیرا که فکر معد نفس بود و فیضان مطلوب بود دیگر با الهام وی تعالی شانه
و همین عقل است که آنرا عقل اول و روح اعظم و قلم اعلی گویند و در حدیث نبوی صلی الله علیه
و سلم که ذکر کرده آمد اشارت بطرف همین عقل است و آن بدریافت عرفان و وجدان
و اعتقاد ایشان عین حقیقت محمدی و روح اقدس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که در
نشأه عالم امر نبی الانبیاء و مربی ارواح بود و بعد از ظهور نشأه عنصریه خلقیه همان جوهر کل ببدن
شریفش متعلق شده و بتدبیر و تصرف تکمیل و ارشاد اهل عالم کرد زیرا که این ارواح و عقول جزئیه
که متعلق باشخاص انسانی اند مستفیض از ان عقل کل و مقتبس از ان روح اعظم اند که معدن

فیض و منبع انوار ست و در حقیقت اشعات لمعات نور او بیند چنانکه دیدگان نسبت بجرم
آفتاب که تا وقتیکه آفتاب بر وی پرتو نیندازد نور بینش در دیدها پیدا نمیگردد و چیزی ننماید
پس چنانکه معارضهٔ دیده با آفتاب صورت نه بندد همچنان مقابلهٔ عقول با نور نبوت راست
نیاید و با قطع نظر ازان در فضیلت عقل سخن نبود زیرا که مدار کار فهم و خطاب و استحقاق
ثواب و عقاب بر وی است و معرفت طرق و قواعد صلاح و فساد معاش و معاد مر او راست
و آیات و احادیث و اخبار و آثار کثیره در فضیلت و مزیت وی وارد شده تا آنکه بعضی
وی را بر علم فضیلت نهاده اند و ترجیح داده و گفته که بعد از تحقیق شاید که حق نیز همین باشد
چه آخر در معرفت وی تعالی و وصول بجناب احدیت همین و طریق خواهد بود ذکر یا
فکر بعضی گفته اند که فکر افضل ست که تفکر ساعةٍ خیرٌ من عبادة ستین سنة مولانا روم
میفرماید بیت این قدر گفتیم باقی فکر کن ٭ فکر گر جامد بود رو ذکر کن و گفته اند که
ذکر مرد را عاشق سازد و فکر عارف گرداند و گروهی برآنند که ذکر صفت حق تعالی ست
و تقدس فاذکرونی اذکرکم پس فضیلت مر وی راست و فکر صفت بنده و لابد هر چه
صفت بنده بود او را مساوات با صفت مولی صورت نه پذیرد و بالجمله راه بفکر نگشاید
و فکر کار عقل ست پس عقل را در معرفت صانع دخلی تمام بود و لیکن مقصود آنست که عقل در
کار دین مستبد و مستقل نیست و با وحی آسمانی و حکم شارع معارض و معادل نه
و لیکن تعریف مدانچه فرموده وی تعالی ست و هر طریقیکه آوا ابیکه نموده وی ست تفکر
باید کرد و تاویل و تصرف علما در آیات و احادیث و تطبیق آن بمعقول هم ازین قبیل ست
نه آن معقول که بفهم قاصر ما در آید و باعث توقف ما در خبر شارع که متضمن نفاق و انکار
باشد گردد و چه این متفلسفان که تمویهات فلسفه عادت دارند هرگز مسلمان صادق نشوند

اقسام اهلیت

پس معلوم شد که آنچه گفته اند که عقل از اسباب علم ست موافق مقصود ست و اینجا هم
مناسب مقام سخن بسیار بود تاهم بسیار ماند اگر در پی اختصار رویم تا کجا رویم اکنون
رجوع کردیم بمقصود دیگر که درینجاست پس گوییم اهلیتی که در وی عقل معتبر ست دو قسم بود اهلیت
نفس وجوب و اهلیت ادا اولین را بنا بر ذمت ست و ذمت در لغت بمعنی عهد ست
و در شرع وصفی ست که بدان انسان اهل میگردد وجوب ماله و ما علیه را و آدمی را تولد
با این ذمت بود مگر نفس وجوب مقصود نیست بلکه مقصود حکم وجوب بود که آن ادا ست
وذلك لا يوجد في الكافر زیرا که مطلوب از او نیل ثواب بود در آخرت و کافر را مع
الکفر اهلیت ثواب نبود بنا بر تغلیظ نه بنا بر تخفیف چنانکه طبیب حکم بشرب دوا نمی فرماید
مریض را هنگام یاس از ینجا معلوم شد که اعتکاف کافر روا نبود چه مقصود از اعتکاف
که نیل ثواب ست کافر را اهلیت وی نیست پس لابد اسلام از شرط صحت اعتکاف باشد
و دومین را دو قسم بود کامله که مبتنی بود بر قدرت کامله از عقل کامل و بدن کامل و بر همین
اهلیت ابتنای وجوب ادا و توجه خطاب ست قاصره که ابتنایش بر قدرت قاصره از
عقل قاصر و بدن قاصر است و صبی عاقل هر چند بدن قاصر ست اما عقلی
محتمل الکمال دارد و بر همین اهلیت قاصره ابتنای صحت ادای عبادت و نیست یعنی اگر
ادا کند صحیح بود اگر چه بر وی وجوب نیست پس صبی عاقل اگر اعتکاف کند روا بود اگر چه نیست
وجوب در وی موجود نیست باقی ماند جنابت و حیض و نفاس و اینها از تعریف مستثنی اند
و احکام اینها اینست که اسقاط نمیکنند اهلیت را مطلقاً نه اهلیت وجوب و نه اهلیت ادا
را زیرا که ذمت و عقل و قدرت بدن که مدار اهلیت بر اینهاست هنوز باقی ست مگر آنکه
طهارت از اینها شرط ست برای ادای عبادت در بعض مواد خلاف قیاس چنانکه در

صوم ودر بعضی صور موافق قیاس چنانکه در صلوٰۃ ودخول مسجد از قبیل ثانی ست
نہ اول وچون طہارت شرط صحت دخول مسجد بود لاریب شرط صحت اعتکاف نیز خواہد
بود کما لایخفیٰ وبلوغ وذکورۃ وانوثت وحریت شرط صحت اعتکاف نیند پس اعتکاف صبی عاقل واعتکاف زن
بندہ باذن زوج ومولی روا بود ودر صورت دوم این اذن شرط ست اگر زوج داشتہ باشد والا فلا کذا فی

فصل دوم در نیت تبصرہ بدانکہ نیت شرط سائر عبادات ست وعبادات محضہ کہ مقصود
از وی ثواب ست چون از ثواب خالی بماند صحتی آنرا باقی نماند لانہا کم تشرع الا
مع کونہا عبادۃ وثواب عمل مربوط بہ نیت بود لقولہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم انما الاعمال
بالنیات تا آنکہ اگر اعتکاف بلا نیت کند معراج ست کہ بالاجماع روا نبود مسألہ
چون معتکف ارادہ نماید ایجاب اعتکاف را بر نفس خویش واجب ست بر وی ذکر
باللسان وکافی نبود نیت فقط ذکرہ شمس الائمۃ الحلوائی نہایہ سراجیہ خلاصہ

فصل سوم در مسجد جماعت بدانکہ شرطیت وی در صحت اعتکاف را از جہت قول
حذیفہ ست رضی اللہ عنہ لا اعتکاف الا فی مسجد جماعۃ ومسجد جماعت آنست کہ آنرا
امامی ومؤذنی باشد ادا کردہ شود دروے صلوٰۃ پنجگانہ یا نی حلبی مسألہ صحیح بود اعتکاف در ہر مسجد کہ دروے اذان
واقامت شدہ باشد ہو الصحیح (خانیہ) (خلاصہ) صاحب درمختار میگوید کہ این قول صاحبین ست ونقل کردہ است
تصحیح وی را از سروجی وہو اختیار الطحاوی وگفتہ است خیر رملی ہو ایسر خصوصاً فی زماننا فینبغی
ان یعول علیہ واللہ تعالیٰ اعلم ردالمحتار مسألہ روایت از امام اعظم رحمۃ اللہ تعالیٰ کہ جائز نبود اعتکاف
مگر در مسجد یکہ ادای صلوٰۃ پنجگانہ شدہ باشد دروے وتصحیح کردہ اند این را البعض (درمختار)
منقولست این تصحیح در بحر از ابن ہمام (ردالمحتار) ودر روایتی محمد رح نیز ہمین قائل
شدہ (اشعۃ اللمعات) مسألہ مراد از مسجد جماعت غیر مسجد جامع ست (اشعۃ اللمعات)

مسئلہ نزد صاحبین اعتکاف صحیح بود در ہر مسجد و تصحیح کردہ است این را سروجی
بجہت مطلق بودن قول تعالی وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ
در مختار طحطاوی و ہو اختیار الطحاوی و گفتہ است خیر رملی و ہو الیسر خصوصاً فی زماننا فینبغی
ان یعول علیہ واللہ تعالی اعلم رد المحتار مسئلہ در روایتی از ابی یوسف آمدہ کہ اعتکاف
روا نبود مگر در مسجد جماعت اما اعتکاف نفل پس جائز ست در غیر آن نیز نہایہ اشعۃ
اللمعات مسئلہ اعتکاف روا بود در مسجد جامع مطلقا یعنی اگرچہ در وے صلوات خمسہ ادا نکردہ شود
بالاتفاق در مختار طحطاوی مسئلہ افضل ست اعتکاف در مسجد حرام پستر مسجد نبوی
صلی اللہ علیہ و آلہ وصحبہ وسلم پستر مسجد اقصی پستر جامع پستر مسجد یکہ اہل وی اکثر و وافر
تبیین عینی و طحطاوی نقل کردہ کہ بعد از مسجد اقصی فضیلت مر جامع اقصی راست پستر
ہر جامع و قیل چون گزاردہ شود در وے نماز بجماعت و اگر اینچنین نباشد ففی مسجدہ افضل
تا محتاج نگردد بخروج پستر مسجد یکہ اہل وی اکثر باشند انتہی رد المحتار مسئلہ زن را افضلست
اعتکاف در مسجد بیت و ہو الصحیح (شرح الیاس) مسئلہ مستحب ست مر نساء ذکور را
تخصیص جائے از بیت خود بہر صلوۃ مگر ذکور را بہر صلوۃ نافلہ نہ فریضہ و اعتکاف کہ نیز
در مسجد بود کما لایخفی (رد المحتار) و آن مکانی بود کہ جدا کردہ شود برای نماز و او را حکم مسجد نیست
مگر در جواز اعتکاف فقط مر نسا را اشعۃ اللمعات مسئلہ زن را اعتکاف در مسجد جائز ست
بلا خلاف بین اصحابنا طحطاوی ہندیہ ناقلا عن محیط سرخسی کذا فی البحر در مختار
مگر مکروہ بود نہایہ ظاہر آنست کہ مراد از کراہت تنزیہی است مگر برین قیاس کہ
مختار منع شان ست از خروج بسائر نماز تر و مکروہ شود در منع شان از اعتکاف در مسجد
طحطاوی و بدائع است کہ انہ خلاف الافضل رد المحتار مسئلہ اگر زن مسجد بیت جدا نساختہ

باشد صحیح بود وی را اعتکاف در غیر موضع صلوٰة از خانه و در محتار [illegible]

که ینبغی ان یصح چون تعیین کند جای را بهر نماز وقت ارادت اعتکاف انتهی مسئله
زن چون اعتکاف نمود در مسجد بیت پس آن بقعه در حق وی چنانست که مسجد جماعت
در حق رجال پس بیرون نشود مگر بحاجت انسانی هندیه ناقلا عن شرح مبسوط سرخسی
مسئله جائزست زن را اعتکاف در غیر موضع نماز خویش از بیت چون اعتکاف نمود
در وی هندیه ناقلا عن التبیین مسئله اگر زن را مسجدی نباشد در بیت پس بسازد
موضعی از بیت مسجد و بهمانجا اعتکاف کند هندیه ناقلا عن البدایع و در المختارست که آیا صحیح ست اعتکاف از خنثی
در بیت وی لم اره و ظاهر آنست که جائز نباشد لاحتمال ذکوریته اگرچه جائز باشد بر تقدیر انوثیه
مع الکراهة صاحب رد المحتار میگوید که تصریح کرده اند فقها که ما تردد بین الواجب و البدعة
یوتی به احتیاطا و ما تردد بین السنة و البدعة یترکه مگر آنکه گفته شود که مراد ببدعت مکروه
تحریمی ست و انه لیس کذلک خصوصا چون اعتکاف منذور باشد انتهی والله اعلم
هندیه ناقلا عن الهدی مسئله متعین میگردد مسجد بشروع اعتکاف در وی پس
روا نبود معتکف را انتقال از وی بمسجد دیگر بدون عذر طحطاوی مسئله صحیح نبود اعتکاف
در مسجدی که اقامت نکرده شده باشد در وی صلوٰة بجماعت مدت یکسال سراجیه
فصل چهارم در صوم و آن شرط صحت اعتکاف واجب بلا اختلاف ست
و روایت کرده است حسن رحمه الله از امام اعظم رحمه الله که صوم در صحت نفل نیز شرط است
و این ضعیف بود و در مختار و بنا بر این روایت اعتکاف مطلقا در کمتر از یک یوم
صورت نه بندد زیرا که صوم بدون وی متصور نیست و در روایت اصل که آن قول محمد
رحمه الله است کمتر وی یک ساعت است زیرا که بنای نفل بر مساهلت ست پس بنا بر

روایت از اعتکاف نفل شروع کرده قطع کرده باشد قضا بروی لازم نیاید زیرا که مقدار نفل برین
روایت متعین نیست پس قطعش ابطال نباشد بخلاف روایت حسن که قضا بروی
لازم آید از جهت بودن وی مقدر بیوم هدایه **مسئله** اقل مدت اعتکاف را حدی
نیست اگر نیت تمام عمر کرده باشد روا است و اختلاف ست در اقل نزد محمد رح یکساعت
چنانکه گفته آید **اشعة اللمعات** و همین است ظاهر روایت از امام اعظم رحمه الله و
یعنی و مراد از ساعت درینجا جزء من الزمان ست نه ساعت اهل تنجیم **در مختار** و
نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست مگر صحیح آنست که مجرد عبور معتبر نبود و نزد بعضی اقل
مدت اعتکاف یکروز ست و همین ست مختار مذهب او از ابی یوسف رحمة الله مرویست
که اقل وی اکثر نهار ست **اشعة اللمعات** **مسئله** اگر نیت اعتکاف مجرد روز بدون
شب کرده باشد نزد ائمه ثلثه یعنی امام اعظم و شافعی و احمد جائز بود خلافا للمالک رحمة الله
علیهم اجمعین **میزان شعرانی** **مسئله** اگر نذر کرد اعتکاف شب اصحیح نبود اگرچه یوم را نیز
با وی شامل کرده باشد و اگر ذکر کرد شب را مراد از وی روز گرفت صحیح بود **محیط** **مسئله**
مشترط در اعتکاف وجود ذات صوم ست نه صوم بجهت اعتکاف تا آنکه اگر نذر باعتکاف
رمضان نمود صحیح بود نذر وی **ذخیره** و لازم گردد بر وی اعتکاف و کافی بود صوم رمضان
از صوم اعتکاف **در مختار** و اصلش اینست که نذر اعتکاف هرچند موجب صوم ست از
جهت بودن صوم شرط صحت اعتکاف شد ولیکن اثر شرط باطل باشد که وجوب صوم
رمضان پیش از نذر ست پدید نیامد و در صورت مذکوره اگر روزه رمضان داشت و
اعتکاف نکرد بر وی لازم آید در قضای وی اعتکاف شهری دیگر با تتابع و صوم **محیط**
و اگر اعتکاف نکرده باشد تا آنکه رمضان دیگر در آمد و اعتکاف کرد در وی همان اعتکاف

[illegible] مقصود

بنفسه گشت و معلوم ست که مقصود بالذات متادی بالغیر نبود هندیه عن محیط سرخسی

مسأله اگر صبح کرد کسی بروزه نفل پستر بعد مضی ساعتی از نهار گفت که لله علی ان اعتکف

هذا الیوم صحیح نبود اعتکاف بقیاس امام اعظم رح زیرا که اعتکاف واجب صحیح نبود مگر بصوم

واجب و انعقاد صوم کذا در اول یوم بسبیل تطوع بود پس ممکن نبود واجب گردانیدن

وی ازین پس هندیه عن محیط مسأله اگر گفت لله علی ان اعتکف شهرا بغیر صوم

واجب باشد بروی اعتکاف مع الصوم طحطاوی مسأله اگر نذر کرد باعتکاف روزی

که چیزی خورده باشد دران روز صحیح نبود اعتکاف دران روز و لازم نیاید بروی قضا در چنین روزی

ظهیریه اگر صبح کرد غیر ناوی للصوم زین پس گفت لله علی ان اعتکف هذا الیوم صحیح نخواهد بود

اگرچه روزی در وقتی بود که نیت صوم درو صحیح باشد طحطاوی باب سوم در اقسام و انتهی ست که اختلافست

درین که اعتکاف سنت موکده یا مستحب صحیح آنست که سه قسم بود واجب بالنذر و سنت موکده و مستحب واجب آنست که نذر کرده باشد

بدان و واجب گردانید بر نفس خود و شرعه للمعتاد و واجب بالنذر دو قسمست منجز و معلق صورت منجز نیست لله علی ان اعتکف

شهرا او یوما وصورت واجب معلق آنست که گوید ان شفی مریضی

فعلی ان اعتکف و سنت موکده اعتکاف عشره اخیرست و ماسوای این هر دو مستحب نهایه

مسأله واجب بالنذر بلسان بود و بشروع و تعلیق ذکره ابن الکمال در المختار

پس کفایت نکند در ایجاب مجرد نیست منح عن شمس الائمه رد المحتار تذییل و اختلافست

در سنت موکده نیز که موکده عینی ست یا کفائی و بر تقدیر ثانی بر اهل هر محله یا اهل هر بلده

و هم اختلافست که سنت موکده در ایام مطلق آست یا در رمضان و بر تقدیر ثانی

در عشره اخیره خاصة یا در تمامه سی روز از رمضان و بر شق اول باستیعاب عشره اواخر

[illegible] جمهور فقها اند و آن بودن سنت مؤکده
بر وجه کفایت بر اهل هر بلده در عشرهٔ اخیره بالاستیعاب و بسطته فی الرسالة المسماة [illegible]
لمولانا ابو الحسنات محمد عبد الحی ادام الله برکاته من شاء فلیرجع الیها
و مستحب آنست که در مسجد بنیت اعتکاف بدون نذر داخل شود شرح الیاس باب چهارم
در مفسدات و در وی دو فصل ست فصل اول در خروج من المسجد مسأله
بیرون نیاید معتکف از مسجد و حرام بود بروی خروج در اعتکاف واجب بدون حاجت طبعی
یا شرعی طبعی چنانکه بول و براز و داخل ست در وی مقدمات وی از استنجا و وضو و
غسل احتلام مگر درنگ نکند بعد فراغت از طهارت زیراکه ثابت بضرورت مقدر بقدر ضرورت
و شرعی چنانکه جمعه و عیدین و اذان بر منار اگرچه غیر مؤذن بود و باب منار داخل مسجد نباشد
بلکه خارج از آن هو الصحیح هکذا فی خلاصه و قاضیخان و اگر بیرون آید از مسجد بلا عذر فاسد گردد
اعتکاف نزد امام اعظم اگرچه ساعتی نیز باشد بوجود منافی که آن خروج ست و حقیقت ساعت
ازین پیش ذکر کرده شد و نزد صاحبین مفسد نخواهد بود تا وقتیکه خروج اکثر از نصف یوم
نباشد و هو الاستحسان هدایه شرح وقایه چلپی در المختار طحطاوی میگوید
عبد ضعیف وصله الله تعالی الی ما یتمناه و وفقه بما یرضاه وجعل عقباه احسن من دنیاه
که غالب مختار صاحب هدایه همین استحسان باشد چنانکه از دأب وی در هدایه ظاهر ست
که دلیل مذهب مختار را موخر میکند و در نتائج الافکار ست که از عادت مستمرهٔ صاحب هدایه
تاخیر دلیل اقوی ست هنگام ایراد ادله بر اقوال مختلفه تا موخر بمنزله جواب باشد از مقدم
و صاحب نهایه در آخر کتاب ادب القاضی و صاحب عنایه در باب بیع فاسد و صاحب
فتح القدیر در کتاب الصرف تصریح بدین کرده و صاحب در المختار نیز در باب الصرف از نهر

چنین نقل کرده وطحطاوی در ینجا از بحر نقل کرده که استحسان مقتضی ترجیح مذہب صاحبین است
وصاحب فتح القدیر درین مقام نیز تحت قول صاحب ہدایہ وھو الاستحسان گفتہ کہ
ھذا یقتضی ترجیحہ ھذا واللہ اعلم تبصرہ باید دانست کہ قیاس در لغت بمعنی تقدیر و مساوات
است چنانکہ عرب گویند قست النعل بالنعل یعنی اندازہ کردم یکی را بدیگر و فلان
لایقاس بفلان ای لایساوی و در شرع عبارت ست از مساوات فرع با اصل در علت
و حکم زیراکہ قیاس از ادلہ احکام بود و لابد ست آنرا از حکم مطلوب بالقیاس و حکم را
از محلی ضرورست پس مقصود ازان اثبات حکم مقیس علیہ در مقیس ست و مقیس فرع بود
و مقیس علیہ اصل ہست احتیاج این ہدان و ابتنای این ہران و اثبات کذائیہ ممکن
نبود فیما بین شیئین تا آنکہ یکی نپذیرد میان آنہا امری مشترک کہ موجب اشتراک دران
حکم بود و مراد از اثبات حکم مقیس علیہ در مقیس مثل بود نہ عین چہ تقدر معنی شخصی بمحلین
از ما لا یمکن ست و قیاس حجت بود نقلا و عقلا نقل قول وی تعالی ست فاعتبروا یا
اولی الابصار و اعتبار ردشی الی نظیرہ بود پس کلمہ فاعتبروا بمنزلہ کلمہ قیسوا بود و حدیث
معاذ رضی اللہ عنہ روی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حین بعث معاذا
الی الیمن قال لہ بما تقضی یا معاذ فقال بکتاب اللہ قال فان لم تجد قال بسنۃ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم قال فان لم تجد قال اجتہد برایی فقال
علیہ السلام الحمد للہ الذی وفق رسول رسولہ بما یرضی بہ رسولہ
پس قیاس اگر حجت نمی بود انکار میکرد بروی رضی اللہ عنہ رسول علیہ السلام و حمد نمی فرمود
اما عقل ان اعتبار واجب بود کہ وجوبش بقول وی تعالی ست فاعتبروا یا اولی الابصار
و اعتبار تاملین را نامند یکی تامل در ما اصاب من قبلنا از عقوبات باسبابی کہ نقل کردہ شد

ازایشان از عداوت و تکذیب رسول جهت باز آمدن ما از ان اسباب احتراز از شکل آن در
جزا دوم تامل در حقائق لغت جهت استعاره و شرط قیاس چهار چیز اند انبودن مقیس علیه
مخصوص بحکمی بنص آخر چنانکه شهادت خدیمه رضی الله عنه که مخصوص بود بقول علیه السلام
من شهد له خزیمة فهو حسبه پس قیاس نکرده شود بر وی کسی را که اعلی نیز بود حالا چنانکه
خلفای راشدین ب نبودن مقیس علیه مخالف للقیاس چنانکه بقای صوم ساهی آکل
که بنسیان واقع شده باشد جهت فرمودن رسول علیه السلام تم علی صومک فانما اطعمک الله
وسقاک الله پس قیاس نکرده شود بروی خاطی و مکره را ج تعدیت حکم شرعی ثابت
بیکی از اصول ثلثه از کتاب و سنت و اجماع بدون تغییر بسوی فرعی که نظیر اصل باشد و در
وی وجود نصی نباشد د حکم نص بعد تعلیل علی ما کان قبله بود و این هم دانستنی ست که
قیاس مفید غلبه ظن ست باثبات حکم نه مثبت حکم ابتدا کما ذهب الیه المحققون
و قیاس بر دو قسم بود جلی و خفی را استحسان نامند لیکن استحسان اعم بود از قیاس خفی و
استحسان در لغت نیکو شمردن چیزی را حسن و در غالب اصطلاح اهل اصول دلیلی بود خفی الصحة که معارض
گردد قیاس جلی را که سبقت کند افهام بطرف آن و در فروع اطلاق استحسان بر نص و اجماع
وقت وقوع آنها بمقابله قیاس جلی شائع است و مقصود از ایراد این کلام درین مقام توضیح
و تبیین معنی استحسانست مسئله معتبر در فساد اعتکاف انفصال قدمین ست تا آنکه اخراج
سر از مسجد بدون انفصال قدمین مفسد اعتکاف نبود مطلقا وی مسئله در اخراج
سر از مسجد بطرف اهل جهت شستن و شو معتکف را باسی نبود مسئله بیرون آید
معتکف جهت جمعه هنگام زوال آفتاب اگر معتکف وی از جامع قریب باشد بمثابه که اگر انتظار زوال
کند خطبه و جمعه از وی فوت نشود و اگر بحیثیتی باشد که از انتظار کذائیه فوت گردد انتظار زوال

نکند لیکن خروج وی بوقتی باشد که ممکن بود وی را اتیان بجامع و گزاردن چهار رکعت قبل
ازان عند المنبر و بعد فرض جمعه مکث باندازهٔ گزاردن چهار رکعت یا شش رکعت علی
حسب اختلافهم در سنت جمعه کافی **مسأله** بعد از فرض جمعه چهار رکعت سنت نزد امام اعظم
و شش رکعت نزد ابی یوسف رح نهایه و در طحطاوی ست که محمد رح با ابی یوسف رح
شریک اند **مسأله** حاکم در اندازهٔ رای معتکف ست در مختار پس اگر همانجا مکث
اکثر از قدر مذکور کند اعتکاف وی فاسد نشود هدایه اگرچه مکث کرده باشد در وی یک روز
و شب یا تمام کرده باشد اعتکاف در وی مکروه بود سراج الوهاج تنزیهاً در مختار
پس رجوع بمسجد اولین افضل بود زیرا که اتمام در محل احد اشق ست بر نفس پس ثواب در ان
او فر و اکثر خواهد بود طحطاوی **مسأله** اعتکاف نفل بخروج بلا عذر فاسد نمیشود زیرا که خروج
در اعتکاف نفل مبطل نیست بلکه منهی ست یعنی منتهی میگردد ازان اعتکاف چه نفل را وقتی
معین نبود شرح الیاس رالمختار طحطاوی هندیه پس اگر شروع در اعتکاف نفل کرده قطع کند
قضا لازم نیاید در روایت مبسوط زیرا که نفل مقدر نبود پس قطع وی ابطال نباشد
هدایه و وجه امتیاز وی از صوم و صلوٰة آنست که بهر جزو مکث فی المسجد در عبادت
بودن منفرد بجز دیگر نیست زیرا که مکث اعتکاف اگرچه کمتر بود من جمله عبادات خواهد بود و صوم
صلوٰة چنین نه نهایه **مسأله** خروج معتکف جهت خوردن یا نوشیدن یا خفتن یا عیادت مریض یا صلوٰة جنازه اگرچه بروی
متعین شده باشد یا انجای غریق یا حریق یا جهاد وقتیکه نفیر عام باشد یا ادای شهادت مفسد اعتکاف باشد
بحر الرائق تبیین الحقائق **مسأله** خروج معتکف برای عیادت مریض و شهود جنازه و خوردن
و نوشیدن و خفتن مفسد اعتکاف بود عامد باشد یا ناسی بخلاف خروج مکره نهایه صاحب
در المختار میگوید که چیزها یکه غالب الوقوع نباشد چنانکه انجای غریق و انهدام مسجد مسقط اثم بود

نه رافع بطلان ورنه نسیان بعدم فساد اوے بود کما حققه الکمال خلافا للزیلعی وغیره لکن در نهر وغیره عدم فساد انهدام المسجد وبطلان جماعت وخروج بالاکراه را استحسان گفته انتهی واستحسان قول صاحبین ست اما بقول امام اعظم رح اعتکاف فاسد گردد از خروج بغیر عذر بول وبراز طحطاوی **مسئله** در بدائع است که معتکف اگر بیرون شود از مسجد بعذر انهدام مسجد یا باکراه وداخل شود بمسجد دیگر همان ساعت اعتکاف وی فاسد نشود در استحسان انتهی میگوید بنده ضعیف وفقه الله بالصواب که چون معلوم شد بما سبق که عدم فساد بخروج بعذر انهدام مسجد وبالاکراه استحسان ست واستحسان قول صاحبین ست واین نیز بیشتر دانسته شد که صاحبین خروجی را که مفسد اعتکاف باشد بیشتر از یوم مقدر کرده اند پس افزایش صاحب بدائع قید من ساعته را اتفاقی بود یا ساقط از قلم ناسخ **مسئله** خروج از خوف بر جان خویش یا مال خود مفسد اعتکاف نبود تبیین **مسئله** اگر بیرون آمد معتکف از مسجد جهت بول وبراز پس حبس کرد ویرا غریم ساعتی فاسد گردد اعتکاف وی نزد امام اعظم رح وفاسد نشود نزد صاحبین رح امام سرخسی گفته که قول صاحبین ایسر ست بر مسلمین خلاصه **مسئله** اگر معتکف شرط خروج بعیادت مریض وتشییع جنازه کرده باشد تاهم بخروج وی اعتکاف فاسد گردد نزد امام اعظم رح در در المختار وطحطاوی ست کاگر معتکف در اعتکاف منذور وقت نذر شرط خروج بعیادت مریض وصلوة جنازه اگرچه بر وی متعین نشده باشد وحضور مجلس علم هر علمی که باشد کرده باشد جائز بود وهمچنین ست در تاتارخانیه **مسئله** رفتن بعیادت مریض یا صلوة جنازه پس از آنکه بقضای حاجت انسانی از مسجد بیرون شده باشد مفسد اعتکاف نبود طحطاوی **مسئله** معتکف را هنگام خروج بحاجت طبعی یا شرعی مقتضی بر توده جائز ست نهایه **مسئله** معتکف را تطیب وادهان جائز ست (هندیه) **مسئله** اگر معتکف شب سکران

باشد اعتکاف فاسد نشود ہدایہ مسئالہ معتکف را خریدن و فروختن در مسجد جہت
تجارت مکروہ بود وھو الصحیح تبیین اگرچہ سلعہ در وی حاضر نکردہ باشد وھو المختار
قاضی خان طحطاوی مسئالہ دشنام و جدال مفسد اعتکاف نیست خلاصہ مسئالہ
خوردن معتکف بروزبہ نسیان مفسد اعتکاف نیست زیراکہ حرمت اکل جہت صوم ست نہ برای اعتکاف
ضابطہ کلیہ اینست آنچہ کہ ممنوع بود بجہت اعتکاف دران عمد و شہو در وزر در حکم برابر ست مثل جماع
وخروج و آنچہ کہ ممنوع ست بجہت صوم بود دران عمد و شہو در وزر در حکم برابر نبود چنانکہ اکل و شرب ھندیہ
مسئالہ اگر معتکف بعذر مرض از مسجد بیرون آید اعتکاف وی فاسد گردد ظھیریہ مسئالہ
اگر زن بمسجد معتکف شد بعدہ مطلقہ گردید روا بود ویرا خروج بخانہ و ہمانجا اعتکاف کردن
تبیین مسئالہ معتکف را خوردن و نوشیدن و خفتن و خریدن و فروختن جہت خود
وعیال خویش بوقوع حاجت بدون احضار مبیع روا بود در المختار مسئالہ معتکف را
نکاح و رجعت در مسجد جائز است جوہرہ نیرہ مسئالہ اگر بیرون آمد معتکف برای
اموریکہ ارتکاب آن در مسجد ویرا جائز ست فاسد گردد اعتکاف در المختار مسئالہ باطل
گردد اعتکاف بوطی در فرج و مثل آن وہمہ ست انزال شدہ باشد یا نہ اگرچہ در خارج مسجد
باشد شب باشد یا روز عامد بود یا ناسی فی الاصح در المختار طحطاوی مسئالہ باطل گردد
اعتکاف ببوسہ و لمس و تفخیذ اگر انزال شدہ باشد و اگر انزال نشود فاسد نشود در المختار
مسئالہ باطل نشود اعتکاف بانزالیکہ بتفکر یا نظر باشد در المختار تبیین مسئالہ
فاسد نشود اعتکاف باکل بنسیان بخلاف عمد در المختار مسئالہ ردت معتکف مفسد
اعتکاف ست و قضا بروی لازم نیاید در المختار و ہمچنین ست اغماء و جنون کہ مفوت
صوم باشد بسبب عدم امکان نیت مگر قضا کند درین دو صورت و اگر دراز ست کرد جنون

تا سالی قضا کند در استحسان و در قیاس نه در المختار **مسئله** اگر زن را حیض آمده باشد بیرون آید از معتکف و استقبال بر وی لازم نیاید طحطاوی **مسئله** احتلام مفسد اعتکاف نیست فتح القدیر پس اگر غسل بدون تلوث مسجد ممکن بود غسل نماید و درین باسی نبود ورنه بیرون رود و غسل کرده بمسجد درآید و در وضو در ظرفی درون مسجد نیز همین تفصیل قاضیخان بدائع **مسئله** مکروه بود معتکف را پوشیدن ملابس رفیعه و تطییب میزان شعرانی

مسئله اگر اعتکاف واجب را فاسد نمود قضای آن واجب شود پس اگر اعتکاف شهر معین باشد با فطار آن روز قضای آن روز لازم آید و اگر اعتکاف شهر غیر معین باشد استقبال لازم آید خواه بصنع وی بدون عذری فاسد شده باشد چنانکه خروج و جماع و اکل فی النهار یا بعذر چنانکه مریض شد پس حاجت افتاد و بیرون خروج خواه بغیر صنع وی چنانکه حیض و جنون و اغمای طویل فتح القدیر فائده استقبال بمعنی اعاده است چنانکه در طحطاوی مذکور است

فصل دوم در نذور

مسئله اگر نذر کرد اعتکاف چند روز را لازم گردد شبهای آن روزها بصفت تتابع اگرچه شرط شبها و تتابع آن نیز نکرده باشد و امام ابو یوسف رحمة الله علیه میفرماید که شب اولین در نذر داخل نبود **مسئله** اگر احرام بندد جهت حج یا عمره حالانکه معتکف باشد بیرون نیاید از مسجد و چون خوف فوت حج کند ادا کند حج را پستر اعاده اعتکاف کند طحطاوی **مسئله** نذر کرد باعتکاف رمضان و اعتکاف نکرد بل فقط روزه داشت لازم آید بر وی اعتکاف شهر دیگر مع الصوم محیط **مسئله** در نذر اعتکاف شهر معین لازم گردد اعتکاف همان شهر با صفت تتابع و در غیر معین بصفت تتابع مگر هرگاه که خواهد مختار بود و اگر نیت سی روز کرده باشد نیز همین حکم است هندیه **مسئله** اگر نذر کرد اعتکاف روز عید را قضا کند بوقت دیگر و بر وی کفارت

باشد اعتکاف فاسد نشود ہدایہ مسئالہ معتکف را خریدن و فروختن در مسجد جہت تجارت مکروہ بود هو الصحیح تبیین اگرچہ سلعہ در وی حاضر نکردہ باشد وهو مختار قاضی خان طحطاوی مسئالہ دشنام وجدال مفسد اعتکاف نیست خلاصہ مسئالہ خوردن معتکف بروز بہ نسیان مفسد اعتکاف نیست زیرا کہ حرمت اکل جہت صوم ست نہ برای اعتکاف ضابطہ کلیہ اینست آنچہ کہ ممنوع بود بجہت اعتکاف در آن عمد و سہو در روز در حکم برابر ست مثل جماع وخروج وآنچہ کہ ممنوعیت وی جہت صیام بود در آن عمد و سہو در روز در حکم برابر نبود چنانکہ اکل و شرب ہندیہ مسئالہ اگر معتکف بعذر مرض از مسجد بیرون آید اعتکاف وی فاسد گردد ظہیریہ مسئالہ اگر زن در مسجد معتکف شد پیشتر مطلقہ گردید روا بود ویرا خروج بخانہ و ہمانجا اعتکاف کردن تبیین مسئالہ معتکف را خوردن و نوشیدن و خفتن و خریدن و فروختن جہت خود وعیال خویش بوقوع حاجت بدون احضار مبیع روا بود در المختار مسئالہ معتکف را نکاح ورجعت در مسجد جائز است جوہرہ نیرہ مسئالہ اگر بیرون آمد معتکف برای اموریکہ ارتکاب آن در مسجد ویرا جائز ست فاسد گردد اعتکاف در المختار مسئالہ باطل گردد اعتکاف بوطی در فرج و مثل آن در دبر ست انزال شدہ باشد یا نہ اگرچہ در خارج مسجد باشد شب باشد یا روز عامد بود یا ناسی فی الاصح در المختار طحطاوی مسئالہ باطل گردد اعتکاف ببوسہ ولمس وتفخیذ اگر انزال شدہ باشد واگر انزال نشود فاسد نشود در المختار مسئالہ باطل نشود اعتکاف بانزالیکہ بتفکر یا نظر باشد در المختار تبیین مسئالہ فاسد نشود اعتکاف باکل بہ نسیان بخلاف عمد در المختار مسئالہ ردت معتکف مفسد اعتکاف ست وقضا بروی لازم نیاید در المختار وہمچنین ست اغماء وجنون کہ مفوت صوم باشد بسبب عدم امکان نیت مگر قضا کند درین دو صورت واگر دراز گردد جنون

تا سالی قضا کند در استحسان و در قیاس نه در المختار **مسئله** اگر زن را حیض آمده باشد
بیرون آید از معتکف و استقبال بروی لازم نیاید طحطاوی **مسئله** احتلام مفسد
اعتکاف نیست فتح القدیر پس اگر غسل بدون تلوث مسجد ممکن بود غسل نماید و درین
باکی نبود و ورنه بیرون رود و غسل کرده بمسجد درآید و در وضو در ظرفی در درون مسجد نیز همین تفصیل است
قاضیخان بدائع **مسئله** مکروه شود معتکف را پوشیدن ملابس رفیعه و تطیب میزان شعرانی
مسئله اگر اعتکاف واجب را فاسد نمود قضای آن واجب شود پس اگر اعتکاف شهر
معین باشد با فطار آنروز قضای آن روز لازم آید و اگر اعتکاف شهر غیر معین باشد
استقبال لازم آید خواه بصنع وی بدون عذری فاسد شده باشد چنانکه خروج و جماع
و اکل فی النهار یا بعذر چنانکه مریض شد پس حاجت افتاد ویرا بخروج خواه بغیر صنع وی بلکه
چنانکه حیض و جنون و اغمای طویل فتح القدیر **فائده** استقبال بمعنی اعاده است چنانکه
در طحطاوی مذکور است

فصل دوم در نذور

مسئله اگر نذر کرد اعتکاف چند روز
را لازم گردد شبهای آنروزها بصفت تتابع اگرچه شرط شبها و تتابع آن نیز نکرده باشد
و امام ابو یوسف رحمة الله علیه میفرماید که شب اولین در نذر داخل نبود **مسئله** اگر احرام
بندد جهت حج یا عمره حالانکه معتکف باشد بیرون نیاید از مسجد و چون خوف فوت حج
کند ادا کند حج را پس از اعاده اعتکاف کند طحطاوی **مسئله** نذر کرد باعتکاف رمضان
و اعتکاف نکرد بل فقط روزه داشت لازم آید بروی اعتکاف شهر دیگر مع الصوم محیط
مسئله در نذر اعتکاف شهر معین لازم گردد اعتکاف همان شهر با صفت تتابع و در غیر
معین بصفت تتابع مگر هرگاه که خواهد مختار بود و اگر نیت سی روز کرده باشد نیز همین حکم
است هندیه **مسئله** اگر نذر کرد اعتکاف روز عید را قضا کند بوقت دیگر و بروی کفارت

یمین بود اگر نیت چنین کردہ باشد و اگر اعتکاف کند بہا روز نیز جائز بود مگر مع الاساءة
خلاصہ مسئلہ ہرگاہ کہ داخل شود در اعتکاف لیل و نہار پس ابتدای آن از شب کند
زیرا کہ ضابطہ کلیہ است کہ ہر شب تابع روز آیندہ باشد کافی مسئلہ اگر گوید للہ علی ان
اعتکف یومین داخل شود مسجد پیش از غروب آفتاب تکمث کند در مسجد ہمان شب و
روز یکہ پس از وی نیز باشد و شب ثانی و روز ثانی ہم و بیرون آید پس از غروب آفتاب
و در صورت ایام کثیرہ ہم پیش از فرو شدن آفتاب داخل شود قاضیخان مسئلہ
نذر اعتکاف شہر یکہ گذشتہ باشد صحیح نبود در باب نذر بالصوم البحر الرائق مسئلہ
اگر نذر کرد اعتکاف شہری را پس مرتد شد نعوذ باللہ منہ پس اسلام آورد لازم نگردد بروی
ہیچ شی ہندیہ مسئلہ اگر نذر کرد زن و بندہ و کنیز باعتکاف روا بود زوج و مولی را منع
شان ہندیہ و اگر بندہ و کنیز آزاد شد لازم شود برانہا اعتکاف و ہمین حکم است اگر زن
مطلقہ گردد بطلاق بائن فتح القدیر اگر نذر کرد اعتکاف شہرے را و بمرد بدون وفای
نذر دادہ شود مساکین را نصف صاع از گندم یا یک صاع از تمر یا جو مقابلہ ہر روز اگر وصیت
بدین کردہ باشد سراجیہ و در صورت کذا وصیت بدان بر ناذر واجب است بدائع و اگر
وصیت نکردہ باشد و ورثہ از طرف وی دہند نیز روا بود سراجیہ مسئلہ اگر در حالت
مرض نذر اعتکاف شہری نمود و تندرست نشد تا آنکہ بمیرد لا شی علیہ سراجیہ باب پنجم
در آداب مسئلہ معتکف تکلم نکند مگر بدانچہ در وی اثم نبود و این شامل بود مباحی
را کہ حاجت بدان افتد رد المحتار مسئلہ زن و بندہ بی اذن زوج و مولی اعتکاف نکنند
و اگر کنند زوج و مولی را منع شان میرسد ولیکن بعد زوال ولایت زوج و مولی بطلاق بائن
و عتق قضا کنند بدائع مسئلہ اگر مکاتب اعتکاف کردن خواہد مولی را منع وی از ان

ضابطہ کلیہ

نمیرسد اگرچه متطوع هم باشد قاضیخان **مسئاله** اگر زوج زن را اجازت باعتکاف کرد پس رجوع مر او را نبود بخلاف مولی و مملوک که مولی را رجوع روا بود لیکن مکروه بود جهت خلف وعده قاضیخان بدائع **مسئاله** ملازم شود باعتکاف عشرهٔ اخیرهٔ رمضان را و اختیار کند افضل مساجد را که مسجد حرام ست و مسجد جامع سراج وهاج و ملازم گردد تلاوة و حدیث و علم و تدریس و سیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حکایات انبیاء علیهم السلام و اخبار صالحین و کتابت امور دین را فتح القدیر **مسئاله** باکی نبود معتکف را تحدث بدانچه در وی اثم نبود شرح طحاوی **مسئاله** صمت مکروه بود اگر اعتقاد بدان قربت داشته باشد و در صورت عدم اعتقاد قربت مکروه نبود البحر الرائق **مسئاله** صمت از معاصی لسان از اعظم عبادات بود جوهره نیره **فائده** فرق میان سکوت و صمت آنست که سکوت مجرد ضم شفتین ست و اگر ضم شفتین دیر بماند صمت بود **مسئاله** صوم صمت از فعل مجوس ست

باب ششم در محاسن اعتکاف

معتکف نفس خود را بعبادت وی سبحانه در طلب قدرت و دور داشتن نفس ست از شغل دنیا و استغراق معتکف ست اوقات خود را در صلوة حقیقةً بود یا حکماً زیرا که مقصد اصلی از شرعیت آن انتظار صلوة بجماعات بود و تشبیه معتکف ست نفس خود را بملائکه که لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و پس معتکف مانند محتاجی ست که آویخته بود بدامن امیری تا آنکه قضای حاجت وی کرده باشد نهایه چلپی **مسئاله** مستحب ست نماز لیلة القدر و دعا در وی و اختلاف ست در وجود آن امام اعظم را رحمة الله علیه درین دو روایت ست یکی از آن دوران وی در سال خصوصیت نبودن آنرا بشهری و آن قول ابن مسعود ست رضی الله عنه و تعالی از آن بودن لیلة القدر در رمضان

[illegible] صاحبین ست و نیز شافعی و مالک و احمد رحمة الله علیهم و آن

وہی در عشرۂ اخیرہ و ذکر کرد فقیہ ابو جعفر ہندوانی رح کہ مذہب نزد امام اعظم رح بود کہ
لیلۃ القدر در شہر رمضان نہ در غیر آن لیکن متقدم و متاخر میگردد و نزد صاحبین رح
در شہر رمضان بشب معین نہ متقدم میشود و از آن نہ متاخر و فائدہ خلاف آنگاہ ظاہر شود
کہ گوید کسی بندہ را انت حر لیلۃ القدر پس اگر این قول از وی پیش از دخول شہر رمضان
باشد آزاد گردد بندہ ہنگام انسلاخ شہر و اگر بعد از گذشتن شبی از آن شہر باشد آزاد نگردد
نزد امام اعظم رح تا آنکہ منسلخ گردد شہر رمضان دیگر از سال دیگر و نزد صاحبین رح چون
شبی از رمضان سال دیگر بگذرد و در مثل [illegible] آزاد گردد و در محیط است
کہ قاضی قضا کند بوقوع طلاق [illegible] شہر رمضان زیرا کہ [illegible]
کہ لیلۃ القدر ہمان تاریخ بود چلپی تا تلخیص شرح البخاری والدرایۃ

لقد استراح القلم عن تالیف تحفۃ الوسائل فی خامس شہر شوال المکرم
سنۃ [illegible] بعد الالف [illegible] من ہجرۃ سید الکونین رسول
الثقلین صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ اجمعین وانا العبد المتوطن
شہر [illegible] والمقتصر [illegible] محمد عبد الحی المدعو بالاختر
غفر اللہ لہ [illegible] واحسن الیہما والیہ تمت

خاتمۃ الطبع الحمد للہ علی [illegible] کہ این [illegible] تحفۃ الوسائل الاحناف فی مسائل الاعتکاف
تالیف لطیف عالم [illegible] فاضل لوذعی [illegible] مولانا محمد [illegible] نصیر آبادی المتخلص بالاختر
سلمہ اللہ العزیز الاکبر باہتمام احقر الانام عاجز محمد عبد الصمد غفرہ اللہ الاحد مہتمم مطبع برادرم مکرم و معظم والا مناقب
حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب سلمہ اللہ الوہاب مسمی بہ مطبع احمدی واقع کانپور در عشرۂ اخیرہ
محرم الحرام سنہ ۱۳[illegible] ہجریہ قدسیہ حلیۂ طبع در بر کشیدہ مطبوع طبائع قدر دانان شد